

سید محمدعلی جمالزاده

ژنو - سوئیس

## رواج بازار شعر و شاعری

( دنباله قسمت بیست و چهارم )

بت تراشی و بت پرستی :

در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد که بیکی دونکته هم اشارتی برود ، یکی آنکه مقداری از اشعار بسیار خوب فارسی را که کاملاً با ذوق و طبع خودمان میسازد وقتی بخواهیم بزبانهای فرنگی در آوریم چه بسا قسمت اعظم زیبایی و مزیتش از میان میرود و حتی گاهی اسباب تعجب بیگانگان میگردد و از خود میپرسند این ایرانیان که مردم با ذوق و باهوش و شعر فهمی هستند چرا این قبیل اشعار را می‌پسندند و برگزیده آن آفرین و مرجعاً میخوانند . چندی پیش با یک نفر از همین فرنگیهای فارسی دان پاره ای از اشعار حافظ را بمنظور ترجمه باهم میخواندیم ، باین بیت معروف رسیدیم که مطلع غزل دوم ( یا سوم ) از دیوان حافظ است :

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما ،

آب روی (یا آبروی) خوبی از چاه زنخندان شما ،

ترجمه درست از آب بدر نمی‌آمد و توضیحانی هم که در باره «آب»

و «رو» و «چاه» داده شد از اشکال ترجمه نکاست و سرانجام بهتر دانستیم که به ابیات دیگری پردازیم که ترجمه اش آسانتر و بفهم مغربیان نزدیکتر است. همین مترجم فرنگی که علاقه خالصانه به شعر و ادب فارسی دارد



روزی نمیدانم این بیت را که زبانزد بازاریان ما و طایفه کلاه نمدهاست از کجا پیدا کرده بود که :  
 «سگ استخوان سوخته را بو نمی کند»  
 «کاری که چشم میکند ابرو نمی کند»  
 و میخواست بداند که تناسب معنی و مضمون را درین این دو مصراع

چگونه باید بدست آورد و افسوس که کمیت من هم لنگ در آمد و مساله  
لاینحل ماند.

نکته دیگر آنکه گاهی بر مسا معلوم میگردد که ذوق عمومی مردم  
(یانساخ) هم بعضی از ابیات را بصرافت طبع بصورت دیگری در میآورد  
که با ذوق مردم دوره خود سازگارتر است، مثلا در دیوان حافظ (چاپ  
خلخالی) این دوبیت جلب توجه را کرد:

« ای که بر ما بگذری دامن کشان »

« حافظ الحمدی همی خواهد بخوان »

این بیت در دیوان حافظ (چاپ انجوی) دیده نشد ولی در همان چاپ  
خلخالی هم « نسخه بدل » بدین صورت هم دیده شد که احتمال می رود اصلاح  
ذوق عمومی باشد

« ای که بر ما بگذری دامن کشان »

« از سر اخلاص الحمدی بخوان »

و همچنین باز این بیت:

« در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن »

چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی »

که در دیوان چاپ خلخالی بهمین صورت آمده است بسا نسخه بدل  
بصورت زیر که در دیوان حافظ چاپ انجوی و « حافظ گزارش از نیمه راه »  
مسعود فرزاد هم تنها بهمین صورت دیده میشود الحق میتوان قبول نمود که  
حافظ هم بهمین صورت ساخته بوده است

« در ره منزل لیلی که خطر هاست بجان »

« شرط اول قدم آنست که مجنون باشی »

و نمونه برای اصلاح ذوق عمومی در کتابهای شعر فارسی (حتی در «مثنوی») گاهی دیده میشود و کم نیست (بخصوص در ابیاتی که بصورت امثله ساری و جاری درآمده است).

فروع بجای اصل - گفتیم که درباره حافظ هنوز هم گفتنی بسیار باقی مانده است و آیا جای تأسف نیست که فضلا و دانشمندان ما چه بسا بیشتر وقت و فکر خود را مصروف به مطالبی میدارند که با ظواهر و الفاظ بیشتر سر و کار دارد (هرچند که همین قسمت نیز خالی از اهمیت و فایده نیست و هر قدمی هم که در این راه برداشته شود البته مشکور است) و به بواطن و معانی کمتر می پردازند (البته با استثنائاتی) و از اینرو میتوان گفت درست حق مطلب را ادا نمیفرمایند و حافظ ما را چنانکه شاید و باید بما و بمردم دنیا نمی شناسانند و شاید گاهی مجاز باشیم بگوئیم که بعضی از دوستداران و سرسپردگان ما که واقعا صاحب دلند و به حافظ علاقه خالصانه دارند باین کلام شاعر غزلسرای بسیار بزرگ و بزرگوار دیگر ما سعدی را که در حکمت هم (بخصوص حکمت عملی) دست بسیار بلند و ید بیضا دارد از نظر دور میدارند. *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

چشم کونه نظران بر ورق روی نگارم ،  
خط همی بیند و عارف رقم صنع خدا را ،

آشکار است که این تذکرات که بوی گستاخی میدهد مربوط بدوره های گذشته است و خدا را شکر که پس از آن دانشمندان ما تألیفات جامعی درباره حافظ داشته اند و میدارند که بسیاری از جاهای خالی را پر ساخته است و میتوان امیدوار بود که رفته رفته بجائی خواهیم رسید که دیگر ناگفته مهمی باقی نخواهد ماند و چنانچه آنچه را هم علاقمندان غیر ایرانی درباره شاعر بزرگ ما گفته اند

در مدنظر بیاوریم و آنها را هم بفارسی برگردانیم و بچاپ برسانیم شاید جای آن داشته باشد که بگوئیم حق مطلب را تاجائی که امکان پذیر بوده ادا کرده ایم .  
راقم این سطور درست بیست و هشت سال پیش از این در « هزار بیشه »  
(صفحه ۱۱۲) چنین آورده است :

« يك نفر از شعرای ترکیه موسوم به امین یمنی دیوان حافظ را تخمیس کرده است یعنی بهریتی از دیوان حافظ چهار بیت بهمان وزن و قافیه افزوده و بیت حافظ را بیت پنجم و «مخمس» آن قرار داده است و از اینقرار حجم و قطر دیوان حافظ را پنج برابر ساخته است ولی تصور نمیرود که مثقالی بر وزن حقیقی دیوان حافظ افزوده باشد .

امروز پس از تقریباً سی سالی که از آن تاریخ میگذرد حاضریم از این نظر قدری عدول نمایم و کار این مرد اخلاصمند و پرهمت را هم در راه شناساندن حافظ خدمتی بشمار آورم که نمیتواند بکلی مخالی از فایدهتی باشد .

باز میرسیم به مطلبی خارج از موضوع و عیبی هم ندارد ، خالی از فایدهت و تفریح نخواهد بود : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در همین اوقات اخیر خاطر خسته و زنجورم را با مطالعه کتاب نفیس « معراج السعاده » بقلم عالم فاضل روحانی ملا احمد نراقی انبساط و مسرتی می بخشیدم (۱) . بجائی رسیدم که :

۱ - این کتاب در حقیقت ترجمه فارسی کتاب عربی (جامع السعاده) است بقلم عالم بزرگ ملامهدی نراقی که پسرش آنرا به فارسی در آورده است . نسخه ای که از «معراج السعاده» در دسترس حقیر است در سال ۱۳۷۲ هجری قمری بخط نستعلیق (افست) در تهران بچاپ رسیده است .

### «دربیان فساد اهل علم و اصحاب غرور و غفلت»

عنوان دارد پاره‌ای از مطالب آن جلب توجه را نمود و اکنون از تأیید آنچه در فوق گذشت بعضی از عبارتهای آنرا (با حذف قسمتهای دیگری) در اینجا بطور خلاصه می‌آورم:

این طایفه اهل علمند و مغرورین این طایفه بسیارند و از جملهٔ این مغرورین فرقه‌ای هستند که اکثر عمر خود را صرف مجادلات نموده اکثر اوقات خود را صرف مناظره و ایراد شکوک و شبهات تالیفات ساخته و پرداخته میکنند ۰۰۰۰۰ گاهی به‌چپ و زمانی به راست میل میکنند (۱) غافل از اینکه این شکوک و شبهات را مدخلیتی در تصحیح عقاید نیست و از همین جهت عقاید بسیاری از عوام الناس از این قبیل اشخاص محکم تر است.

فرقه دیگری از این طایفه کمال را منحصر در فحص در عبارات میدانند و روزگار عزیز خود را صرف تحقیق و غور در مطالبی میکنند که صحت آن معلوم نیست و بلکه گاهی خودشان آگاهند که از برای عبارتی وجوه بسیار و احتمالات بیشمار پیدا میشود و مدتهای مدید از عمر را بدانستن احتمالات عبارتهائی که نه در کار دنیا می‌آید و نه در کار آخرت ضایع میکنند و از مقصود اصلی باز میمانند. علم مهم را ترک کرده و بآنچه فایده‌ای چندای ندارد پرداخته مثل کسی هستند که مرض مخصوصی داشته باشد که منجر به هلاکت او شود و او محتاج به آموختن دوائی باشد ولی آنرا ترک نموده و دوائی مرضی دیگر را که معالجهٔ بآن ضد مرض او باشد بیاموزد و کتاب معالجات را بخواند و بیماران دیگر را تعلیم کند ولیکن

۱ - خدا را شکر که آنهائی از هموطنان ما که برحافظ ارادت می‌ورزند و در بارهٔ او صاحب

تالیفات و آثار می‌باشند از این نوع شوائب و خلیقات عموماً بدورند و از سرافتاد و علاقه استوار کار میکنند و باید دعا کرد که خداوند بر توفیقاتشان بیفزاید.

مداوای خود را نکند (۱) و جا دارد بگوئیم .  
 «عمر در محمول و در موضوع رفت»  
 «بی بصیرت عمر در مسموع رفت»  
 شد و پس از شام باز صدای جان بخش ساز و آواز کلنل بگوش رسید .  
 من ذوق زده در گوشه‌ای قدری دورتر از دایره جمع بروی نیمکتی تنها نشسته بودم  
 و شاهد چنان مجلس انسی بودم که از مواهب خاص سرزمین پر برکت ایران است  
 و برای خود عالمی داشتم مافوق این عالمها . ناگهان صدای گرم و گیرای کلنل  
 عزیز بلند شد که این غزل آسمانی حافظ را ترنم میفرمود :

«دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند»

باناظر الاسلام از زمان جنگ جهانی اول در برلین دوستی پیدا شده بود  
 از ارادتمندان خلص ایشان بودم . دیدم سرمست (بتمام معنی این کلمه) بجانب  
 من میآید و دامن از کف داده از من پرسید فلانی این چه میگوید .  
 پرسیدم کی و چی ؟

فرمود این حافظ و این شعر که «دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند» . آیا  
 در زیر قبه سپهر احدی میتواند بفهمد که این مرد چه میخواسته است بگوید .  
 گفتم بله . با تعجب بسیار در حالی که چشمان نیم خفته خود را بمن فضول  
 دوخت پرسید آن کیست ؟

گفتم من . - تو ؟ - ا - بله من .

قاه قاه خندید و گفت چشمان روشن ، بگو ببینم چه گفته است (الحق  
 حق داشت که قاه قاه بخندد) .

بانهایت آرامی (البته قدری مصنوعی) و با کلمات شمرده و صدای هموار

و لحن مطمئن گفتم میگوید دوش یعنی دیشب «دیدم» یعنی دیدم «که ملایک» یعنی  
 ملایک که جمع ملك بفتح لام است «در میخانه زدند» یعنی در میخانه را میزدند .